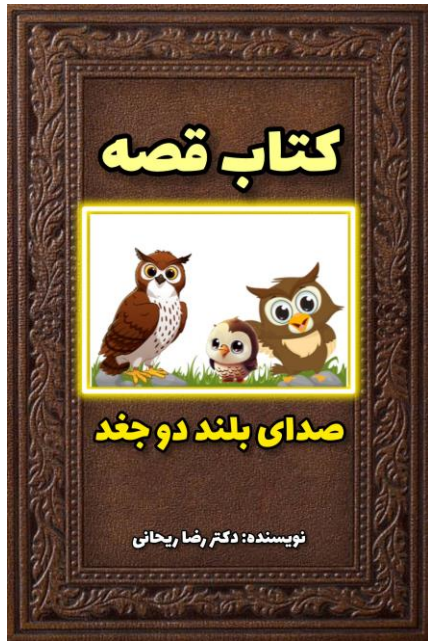


به نام خدا

قصه صدای بلند دو جغد

نویسنده: دکتر رضا ریحانی | درمانگر مجاز ICEEFT کانادا

ویژه کودکان ۴ تا ۹ سال



هدف: زمانی که ماجرای جدایی و طلاق به گوش کودک می خورد، بخشی از وجود او ممکن است خود را مقصر و گناهکار بداند. در ذهن کودکان این موضوع راحت تر است که خود را دارای نقص و مشکل ببینند و مقصر بشمارند، تا اینکه بخواهند واقعیت را درک کرده و یک سری نقص ها را در وجود والدین خود و یا الگوهای ارتباطی آن ها ببینند. قصه صدای بلند دو جغد، یک قصه برای پذیرش طلاق والدین است. کودکان با این قصه می آموزند که جدایی و طلاق والدین شان بخاطر آن ها و یا نقص های آن ها نیست، بلکه بخاطر عدم سازش با یکدیگر است و هیچ کدام از والدین آدم هایی بدی نیستند.

روی درختان بلند و سرسبز یک جنگل زیبا، جغد های زیادی زندگی می کردند. آن ها مقداری از روز را استراحت می کردند و شب ها تا نزدیکی های صبح بیدار می ماندند. بیشتر آن ها هروقت که شب می شد و همه حیوانات استراحت می کردند، به شکار می رفتند و غذای شان را پیدا می کردند.

از میان جغد های آن جنگل زیبا، تنها پدر و مادر «شادی» غذای کمتری پیدا می کردند. چون کمتر به شکار می رفتند. آن ها همیشه با هم با صدای بلند حرف می زدند. آن قدر صدای آن ها بلند بود که جغد های آن منطقه، تصمیم گرفتند آن ها را از آنجا بیرون کنند. چون برای این که بتوانند غذای بیشتری شکار کنند، باید ساکت می ماندند.

اما پدر و مادر شادی با صدای بلندشان، همه حیوانات را بیدار می کردند. شادی هم همیشه منتظر بود که وقتی شب می شود صدای بلند پدر و مادر را بشنود. مادر می گفت: «هوهو هوهو» و بعد از آن، پدر با صدای بلندتر می گفت: «هوهوهوهو هوهو هوهو». شادی از این صدا ها و دعوا های پدر و مادرش خسته شده بود. او فکر می کرد که این دعوا ها بخاطر اوست. فکر می کرد شاید کار بدی کرده است که پدر و مادرش دعوا می کنند.

شادی از این وضع خسته شده بود. با مادر حرف زد و گفت: «می دونم بخاطر من دعوا می کنید. اینطوری هم تو اذیت میشی، هم بابا و هم من! من خیلی بدم.» مادر لبخندی زد و گفت: «نه عزیزم، حرف های من و بابات اصلا بخاطر تو نیست. تو مقصر نیستی!». شادی کمی آرام شد و به مادر گفت: «باید از جغد دانا کمک بگیرید تا دیگه با هم اینطوری حرف نزنید.»

پدر و مادر از چند جغد دانا کمک گرفته بودند. اما باز هم وقتی کنار هم بودند، با صدای بلند حرف می زدند و همه را آزار می دادند. برای همین تصمیم گرفتند که دیگر کنار هم نباشند. چون هر وقت پیش هم بودند، دعوی شان می شد. پدر تصمیم گرفت به یک منطقه دیگر برود. و شادی و مادرش در آن منطقه بمانند.

شادی از آن روز به بعد، دیگر صدای بلند و دعوا های پدر و مادرش را نمی شنید، اما دلتنگ پدرش می شد. او هم خوشحال بود و هم ناراحت. برای همین به پدر پیغام رساندند که گاهی اوقات پیش شادی بیاید. یکروز، شادی بالای درخت نشسته بود که ناگهان پدرش را دید. او خیلی خوش حال شد. پدر را محکم بغل کرد و بوسید و کمی با هم بازی کردند.

چند ساعتی گذشت و پدر از پیش شادی رفت. شادی از این که آن روز با پدر بازی کرده بود خیلی خوش حال بود. او کنار مادرش هم خیلی خوش حال بود. و بخاطر این که دیگر دعوا های پدر و مادرش را نمی دید هم خوش حال بود. او در آن روز فهمید که پدر و مادرش، جغد های خیلی خوبی هستند، اما نمی توانند کنار هم زندگی کنند. برای همین، شادی بازی می کرد و منتظر دیدن پدر و بازی با او بود.

قصه در مورد احساس گناه کودکان طلاق: سوالاتی که باید پرسید

سوالاتی که در پایان قصه می پرسید، اثربخشی قصه را افزایش می دهد. نبوغ خفته پیشنهاد می کند در پایان قصه این سوالات را از فرزندتان پرسید: «چرا پدر و مادر شادی غذای کمتری شکار می کردند؟»، «چی شده بود که پدر و مادر شادی تصمیم گرفتند جدا از هم زندگی کنند؟»، «آیا پدر و مادر شادی جغدهای خوبی بودند؟ شادی چطور؟ شادی یک جغد خوب بود و یا سر و صدا های پدر و مادرش تقصیر او بود؟»، «شما کسی را می شناسید که پدر و مادرش تصمیم گرفته باشند از هم جدا شوند؟ آیا فرزند آن ها مقصر است؟».